ادامه از صفحه ۹

تسلط مرحوم آیتۀونوند بر تاریخ و ادبیات عرب از اوپلی میان گذشته و حال ساخته بود

در عین این وسعت علمی و نظری، برخی ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی که کمتر می‌شود آنها را در حوزه دانشگاه یا حوزه‌های کارهای فکری دید، در او برجسته بود. از سلامت و صراحت و شجاعت بارزی در دفاع از حقوق انسانی، حقوق علمی، نظری و... برخوردار بود. یعنی شخصیت محافظه‌کاری نبود. شخصیت معتدلی داشت. درعین‌حال در جایی که باید از حقی دفاع می‌کرد، یا باید به‌دنبال حق ضایع‌شده‌ای می‌رفت، می‌رفت و این هم به پل‌شدنش میان دوایر و عرصه‌های مختلف کمک می‌کرد. یعنی آدکامیبین یا شخصیت علمی‌ای بود که با حوزه فرهنگ و هنر ارتباط نزدیکی داشت. با حوزه ادب هم مرتبط بود.

در سیاست اگرچه سیاست‌زده نبود، اما از کنش سیاسی که تصمیم‌گیری‌های صریح و شجاعانه است، ابایی نداشت. در مجموع همه اینها بود که عرض کردم به او نوعی شخصیت شبکه‌ای، شخصیت پیونددهنده و اتصال‌دهنده یا به عبارت دیگر نقشی می‌داد که واقعا برای وصل‌کردن آمده و نه برای فصل‌کردن.

◀ در مورد نقش ایشان در ارتباط آکادمیک و جامعه فرمودید. در زمانی‌که ایشان در دانشگاه تربیت‌مدرس بود و بعد به بنیاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آمد، این نقش را چگونه ارزیابی می‌کرد؟ درصورتی‌که حوزه کاری ایشان تاریخ است و مورخان بیشتر به کششه می‌پردازند تا اینکه تاریخ را در حوزه اجتماع دخالت بدهند و استفاده کنند.

ببینید به‌نظر من اینکه چگونه ایشان توانست این نقش را ایفا کند، بیشتر محصول جهان زیست ایشان بود. او کسی بود که خودش را محصور در هیچ‌کدام از این محیط‌ها نکرده بود. حتی می‌شود گفت در شرایط متفاوت هم با استقلال رای و نظری که داشت، در عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف حضور داشت. یعنی یک یا در عالم مسئولیت‌پذیری و اجرا داشت که تا حدودی حضور در فضاهای اجرایی و اجتماعی درواقع نوعی شناخت به فرد می‌دهد که شاید به‌صورت مجرد و انتزاعی به دست نیاید. یعنی ببینید تاریخ را در دانشگاه به دانشگاه می‌رفت. در محافل مختلف خارجی شرکت می‌کرد. با افراد مختلف ارتباط داشت. دنیای کشوده‌ای داشت و این دنیای کشوده فکرش را عملا باز نگه می‌داشت. با روشنفکران در ارتباط بود. با دانشگاهیان در ارتباط بود، با اهالی سیاست و فعالان اجتماعی ارتباط داشت. این اهل گفت‌وگوبودن و منجر به این شده بود که تفکر گفت‌وگویی هم داشته باشد.

◀ می‌شود ایشان را در زمره روشنفکران یا آدامیسین‌هایی که بیشتر در حوزه عمومی فعالیت می‌کنند، برشمرد؟

به این اعتبار که خودش را محصور در دانشگاه نکرد بله، اما به این معنی که درواقع جایگاه اصلی خودش را هم در بیرون دانشگاه تعریف کرده بود. نه. در دانشگاه بود، اما بودنش را در دانشگاه به صورت گریز از فضای عمومی و با گریز از رسانه‌ها تعریف نمی‌کرد. یعنی شاید جزء کسانی بود که خیلی آسان دعوت رسانه‌ها را برای نوشتن مطلبی یا گفت‌وگویی می‌پذیرفت. اما این به معنای پرکویی و زیاده‌گویی هم نبود. اما اینکه نوشتن مقاله را صرفا محدود به یک نشریه علمی کنند، نه. این‌گونه نبود. بلکه به نشریه و مجله عمومی هم وارد می‌شد.

◀ می‌شود ایشان را در زمره روشنفکران یا آدامیسین‌هایی که بیشتر در حوزه عمومی فعالیت می‌کنند، برشمرد؟

ببینید، تجربه خود حاکی از این است که اساسا مدیریت‌های نهادهای فرهنگی و علمی الزاما از جنس مدیریت اجرائی نیست و طبیعتا جزء دانشمندها و سرمایه‌هایشان مثلا برخورداری از نوعی نگاه اخلاقی است. نوعی تسامح و نوعی حسن‌ظن است و امثال اینها که بسیاری از اینها در مدیریت‌های اجرائی خیلی جایی ندارند و آقای مهاجرانی هم به‌نظرم بالاترین نقش مدیریتی‌اش این بود که نوعی آرامش و وقار در محیط کارش ایجاد می‌کرد. اینها را با توجه به رابطه نزدیکی که داشتم، می‌توانم بگویم از نوعی نیاز شخصیتی ایشان نشأت می‌گرفت. یعنی آقای آیتۀونوند را شاید در مدت ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته می‌توان کسی‌که در ارتباطاتش با افراد متاثر از شرایط سیاسی روز و شرایط مدیریتی تغییر پیدا نمی‌کند. یا افراد متاثر می‌توانست دادوستد فکری و روحی داشته باشد و اینها بود که عمدا می‌توان گفت به‌اصطلاح به او نجره‌ای می‌داد که یک یا در مبانی سرچشمه‌های زلال دینی باشد. یک یا ریشه در تجربه‌های تاریخی، یک یا در حفظ و سلوک و رفتار مختلف داشت. شما وقتی به اتاق ایشان مراجعه می‌کردید، از آیات و روایاتی که دل بر محوریت اقتدار علم بود، بر بود. نسبت به رعایت اقتدار علم خیلی هم وفادار بود. مثلا تفسیری که از اقتدار علم داشت این بود که نسبت به استفاده از افراد اندیشمند و دانشمند کاملا با سعه‌صدر برخورد می‌کرد و با عنوان‌های رجلی اداری مواجه نمی‌شد.

◀ استاد برگردیم به صحبت اولتان که ایشان پلی بین گذشته و حال است. می‌خواهم ببینم این پل بودن تا چه اندازه می‌توانست در فرصت فعالیت‌ها به ایشان کمک کند و چقدر مانعش می‌شد؟

ببینید، طبیعتا مدیریت فرهنگی از این دست کار آسانی نیست. چون لازمه موفقیت در چنین کاری این است که متقدمان و مخالفان بتوانند با همین جنس برخورد کنند، اما آنجا کمتر شاید بشود گفت که خصوصیات فردی و اخلاقی است که اینجا به مدد فرد می‌آید. یعنی این روحیه آرام و شخصیت آرام او و زندگی بدون جنجه‌زندگی که فارغ از جاعلیتی‌های رایج داشت، به‌نظرم کمک می‌کرد که از نوع کارش راضی باشد. من کمتر موردی را یاد خاطر دارم که ایشان برای کارش به بیشتر از یک بند و بیشتر راضی بود یا به موفقیت‌ها فکر می‌کرد. امیدوار بود که‌مابلند در همین بیماری آخر تا زمانی که حاث نشده بود، بتواند. ایشان حساس می‌کرد و امید داشت که بتواند به کارش ادامه دهد.

◀ استاد چنانچه نکته خاصی دارید بفرمایید.

نکته خاصم این است که فکر می‌کنم سخن مختصر و درعین‌حال ماندگاری که در مورد دکترآیتۀونوند می‌توان گفت، سخنی بود که آقای دکتر محمدرضا داماد در مراسم تشییع او بر زبان آورد و این بود که دکتر آیتۀونوند، نماینده اسلام رحمانی بود. در این دوران و چون دانشمندان اسلام رحمانی در برابر نمایندگان برداشت‌های عضباتی از اسلام کمنند. واقعا رفتن ایشان خیلی تاسف‌بار است. فقدان شادمحل هم نوع حضور و اقبالی بود که صاحبان اندیشه، علم و فرهنگ در کشور در بزرگداشت ایشان داشتند. یعنی درواقع بیش از آنچه که در رسانه‌ها انعکاس پیدا کرد، این فقدان تابهنگام دکترآیتۀونوند در فضای دانشگاه و در فضای فرهنگ تاثیرگذار شد.

اسلام مهر، اسلام قهر در گفت‌وگو با آیت‌الله بهمن اکبری

مردی که نماد اسلام رحمانی بود...

عکس: هادی حیدری

مرحوم صادق آیتۀونوند اگرچه طی عمر بابرکتش تمایل زیادی برای حضور در رسانه‌ها نداشت، اما آثاری که از او به یادگار مانده نشان از تفکر اسلامی عمیق و والای اوست. بسیاری از کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند و بیشتر با اندیشه‌هایش ملموس بودند، او را نمادی از اسلام رحمانی می‌دانند. آیت‌الله بهمن اکبری نیز از کسانی است که مرحوم آیتۀونوند را در حوزه احیای امر اهل بیت در آکادمی تاریخ یک احیاگر می‌داند. ولی با نگرش و رویکرد رحمانی به روندها و فرایندهای تاریخ. با وی درباره این موضوع گفت‌وگو کردیم که مشروح آن را می‌خوانید.

◀ استاد در ابتدا با این موضوع شروع کنیم که عده بسیاری دکتر آیتۀونوند را نماینده اسلام رحمانی و اسلام مهر می‌دانند. نظر شما دراین‌باره چیست؟

به‌هرحال باید از فقدان چنین مرد بزرگی که ثمرات قلمی و اثر بنان داشته ابراز تأسف کرد. ایشان اثر بنانی هم داشته است. اما از همه مهم‌تر اینکه در رفتار و سلوک این مرد الاهی ظهور و تجلیات خاصی وجود داشت. به هر حال یک فرد عالمی از میان جامعه علمی ما رخت بربسته و رحل اقامت در بارگاه الهی بهن کرده که سلوک علمی و عملی داشت؛ او در عین حال که باکی رفتار و خلوص نیت در ذاتش بود؛ علمیت، آگاهی و معرفتی که آغازگر رفتار دینی است نیز داشت. امیدوارم خداوند متعال توفیق دهد امثال ایشان با به عرصه وجود بگذارند و در زمین کویر موجود در حوزه فکر و اندیشه، مخصوصا نویرداری دینی ما بروند و بتوانیم بارفه‌هایی از رویش جوانه‌های اندیشه‌های مرحوم آیتۀونوند را شاهد باشیم.

من فکر می‌کنم نخست باید به ذات پا هویت این مرد بزرگ و عالم توجه کرد که هم متوجه حکمت عملی و هم حکمت نظری بوده است. هم حکیم و مثاله در مقام گفتار و اندیشه‌ورزی بوده و هم در رفتارش حکمت عملی ظهور کرده است. اما رشته تخصصی این حکیم ظاهرا اتجاه گفته شد، در صورتی که ایشان استاد ادبیات عرب بوده است و قطعا کلام و فقه اسلامی را هم به‌خوبی می‌شناخته و فلسفه و حکمت اسلامی را خوانده بوده است. اما بیشتر جون جامعه آکادمیک ما او را به عنوان استاد در رشته تاریخ می‌شناسد. من می‌خواهم اشاره‌ای به روش خوانش تاریخ در دانشگاه داشته باشم. اصولا برخی تاریخ را به عنوان یک مجموعه روایت‌های گذشته می‌بینند و معتقدند «تاریخ» امری است که گذشته است و چون گذشته است، تعلق به زمان و مکان خاص خود داشته و دیگر برای امروز و آینده تصور و ترسیمی روشنی نداشته و رهگشا نیست. اما کسانی هم هستند که تاریخ را نه به‌مثابه امر گذشته، بلکه به‌مثابه امر آینده و امر حال تلقی می‌کنند. چرا؟ این تعبیر را در بیان ابن‌خلدون، تاریخ‌نگار معروف، می‌بینیم که در واقع الگوی تاریخ‌پژوهی و یک نگاه فلسفی به روند و فرایند تاریخ دارد و تصریح می‌کند که «اصاحبی اشبه بالاتی من الماء، بالماء»؛ تشابه آینده به گذشته از آب به آبی، بلکه شبیه‌تر و نزدیک‌تر است. چطور ما در کذر زمان تحول آب را حس نمی‌کنیم؟ گذشته و آینده این‌چنین تشابه و چنین تماثلی دارند. خب، این حرف کوتاهی است. اما به نظر من یک نظریه پشتیبان قوی است. برای نوع نگرش، خوانش روند یا فرایند و گذشته تاریخی.

به قول «ژاک مینله»، تاریخ پژوه غربی، «وحدت تاریخ چنان است که هر شخصی که یکبار گسسته قطعه‌ای از گذشته را از بازوگو نقل بیاید احساس کند جمله اولش رشته به هم پیوسته‌ای را پاره می‌کند». اگر قرار باشد شما تاریخ را منقطع نبینید یا بخوانید، مانند یک رشته‌ای است که بخشی از آن را پاره کرده‌اید. پس استمرار و پیوستگی در واقع در ذات تاریخ به عنوان «کنش هستی» است. به نظر من اگر ما کنشگران هستی را به کنشگران مانند محدود ندانیم. سنت‌های الهی به مثابه کنشگرهای ما ناظر و نامبتنی که در همه‌جا و همه لحظات جاری و ساری‌اند، در بیان قرآن هم این‌گونه است. سنت‌های‌که سنت‌الله الّتی به‌اصطلاح می‌فرماید: «سنّه الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنه الله تبدیلا» (احزاب: ۶۲) و یا: «یَنظُرُونَ إِلاَّ سُنَّه الْأَوَّلِینَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّه اللَّهِ تَبْدِیلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّه اللَّهِ تَحْوِیلًا»؛ (فاطر: ۴۳)، تبدیلی برای سنت‌های الهی نیست.

در تعابیر مختلف هست که به سنن الهی ما در قرآن اشاره شده است. به هر ترتیب به نکته جامع‌تر و با بصیرت به معنای عمق کلمه، می‌شود از تاریخ و خوانش تاریخ برای آینده و حال بهره برد. مرحوم آیتۀونوند دادوستد فکری و روحی داشته باشد و اینها بود که عمدا می‌توان گفت به‌اصطلاح به او نجره‌ای می‌داد مرد بزرگ، در برخی از آثار و سخنرانی‌های خودش، اشاراتی به نوع اسلام را رویکردهای اسلام داشته است. وقتی تاریخ را نگاه می‌کند، جنگ‌های پیامبر(ص)، صلح‌های پیامبر(ص)، غزوات و سرایا و مجموعه رفتار پیامبر(ص) را مبنی بر چه می‌دانسته است؟ آیا مبنی بر غلبه، قهر، حکومت، سلطه، قدرت برای قدرت یک تمدن را می‌سازد و اسم شهری هم که می‌سازد، مدینه می‌گذارد.

بله، این دو تعبیر است که می‌شود به آنها اشاره کرد. به‌هرحال، اینها یک وجوه تقابلی هم با هم دارند. به نظر من کار و اقدام نخستین پیامبران ساخت «فرهنگ» بوده است. چون فرهنگ برآمده از «ذهن و زبان»- انسان است (عاریتی از تعبیر ویتگنشتاین) و تمدن بسرخاسته است بنر است. تکنولوژی، نماد تمدن انسانی است. شاید پیامبران به ساخت تمدن موفق نشده باشند، اما قطعا کام‌های اساسی‌ای را برای تغییر فرهنگ که محور آن انسان است، برداشته‌اند.

برای اینکه ما این صورت‌بندی‌های مطرح‌شده را با نظریه مرحوم آیتۀونوند قدری به هم نزدیک کنیم، مناسب است به کلیدواژه اقناع که ایشان به‌کار می‌برده است، اشاره کنیم. در نگاه او اسلام قلبی درصدد «اقناع» انسان است و با عنصر اقناع خودش را به پذیرنده (مخاطب) ارائه و معرفی می‌کند. در حالی‌که اسلام قهری با سلطه بر بدن و با تحمیل به‌پیش می‌رود که برخی اوقات مقدمه این تحمیل، تحمیق و تهدید است. فرایند اسلام قهر و غلبه، با اندیشه‌ورزوی و آزاداندیشی مخالفت است و تنها پذیرش صرف و اطاعت محض کورکورانه می‌خواهد. در حال حاضر هم وضعیت جهان و انسان معاصر و حتی اسلام در قالب دومت نهایی، به کوه‌های است که دعوت برای اسلامی در یک نقطه عطف تاریخی قرار گرفته است و در این نظم نوین که از آن سخن گفته می‌شود و ما نیز بر این باورم که آن اوعامل فرهنگی و هویتی‌ای فرهنگ‌محور که می‌تواند در شکل‌دهی به ترجیحات دیگران و دیگر نظریه‌های رقیب موفق باشد، باید از مفهوم و روش اقناع بهره گرفت. این اقناع را من در چند ایه تحلیل کرده‌ام؛ نخست اینکه این اقناع قدرت است، ولی نه از جنس قدرت سخت. ایشان این اقناع را جنس خشونت، اجبار، اکراه و ستیز نسبت، بلکه این اقناع به جنبه علقه بشری برمی‌گردد.

اقناع علقوی بشری و خرد انسانی و خرد جمعی در سطح جهانی است؛ یعنی فضای بین‌الملل و عرصه بین‌الملل. آنجا که مفهومی از دین یا اسلام یا تشیع در لایه‌های پایین‌تر وجود ندارد، اما پیروی از حقیقت و عدالت دیده می‌شود. عقول انسان‌ها نسبت به مفاهیم و محاسن کلام الهی باید حالت اقناع پیدا کند. در همین مسیر واژه‌ای را به عنوان احیای قلوب یاد می‌کنم‌یم. مفهوم علقی عقل اقناع شده است. بنابراین از همه شعرا بیشتر به امام‌علی (ع) فرمود: «نبه بالتفکر قلبک» دلت را با تفکر بیدار ساز. در عبارتی دیگر فرمود: «قوّه بالیقین» دلت را با یقین نیرومند ساز. آدمی را انسان‌ورزی دلش نیز بیدار می‌شود. آنجاست که قلوب بشری نیز احیا می‌شود. اقناع عقول انسان‌ها احیای قلوب بشر که بحث مکارم اخلاقی و درواقع آن کرامت انسانی و مکرمت‌های انسانی است و درنهایت در کام سوم به اصلاح برای می‌رسیم. اقناع عقول، احیای نفوس یا قلوب مقدمه‌های برای این می‌شود که کسی رفتارش را تغییر دهد و این تغییر رفتار در سطح کلان همان تحکیم و گسترش شریعت در جامعه است و آن‌گاه طبیعی است که گسترش شریعت و مناسبی است برای تکامل و شریعت اسلامی.

از این‌رو، من در هدف‌گذاری اسلام قلبی، بیداری عقلی و هوشیاری معرفتی و بازتولید معارف اسلامی را قرار می‌دهم که به اصطلاح تصویر اسلام در نگاه و مظرانسان معاصر منتهی می‌شود. ما هوشیاری عقلی و هوشیاری معرفتی را مقدمه‌هایی می‌دانیم که به اینجا قلب یا هوشیاری عرفانی می‌انجامد. امروزه در کمتر جایی است که از سلوک و عرفان و حرکت‌های صوفیانه، مشرب صوفیانه و مشرب عارفانه به‌معنای عمیق کلمه استقبال نشود. قلبی ما اسلام را دارد مشرب عرفانی ارائه می‌کنیم. بسیار جذاب است و شما می‌دانید که در مغرب‌زمین و مغرب معرفتی می‌شود قلب. تخلق، اخلاق‌پیدا کردن یا اخلاق‌شدن. در یک واژه‌دیاری دیگر، گاهی من اینها را به «اسلام امامتی» و «اسلام خلافتی» تقسیم می‌کنم. اسلام ظاهری، اسلام خلافتی و در پی می‌کنند.

ما اگر اسلام را با رویکرد اسلام قهر و غلبه دیدیم دستاورد نظری آن این است که شما جهان را به دو دسته تقسیم می‌کنید؛ اگر اسلام قلبی محور شما شد، مرز شما، دارالتوحید و دارالشرک می‌شود. شرک و توحید است که مفهوم قلبی است، شرک در همه زاویه‌ها و نه‌فقط در عدم ایمان به وحدانیت الهی، مشرکان کسانی هستند که در دشمنی با دیگران سرآمدند. مروج خشونت‌اند. مروج افراط‌اند. مروج تفرقه و جدایی بین مردم‌اند.

فقط بحث توحید الهی نیست، اگر کسی همه بشریت را یک خانواده دیده که قرآن می‌گوید؛ انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا. این نگاه اسلام توحیدی است و آن‌موقع مرز می‌شود. دارالتوحید و دارالکفر به معنای دارالتفرقه است؛ در دارالتوحید همه اهل کتاب هستند چه اهل کتاب اسمانی و چه کسانی که ناخواسته یا در ضمیرشان مفاهیم توحیدی در کلان متفق‌اند. قُلْ یا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا إِلَی کَلِمَه سَوَاء بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ این وحدانیت‌محور است. لذا در اسلام قلبی دارالتوحید و دارالشرک داریم. در اسلام غلبه و قهر دارالحرب و دارالاسلام داریم. در اسلام قهری شما هویت وای عرفان و هنر قدسی را نمی‌بینید. اما در اسلام قلبی، که با یک ممیزه‌هایی در برخی از آثار مرحوم آیتۀونوند هم هست، انسان مبنا و محور است. تعریف روشن از انسان است.

مسئله تبیین جایگاه انسان در نظام معرفتی یا نظام‌واره معرفتی، آگاهی نگاه‌های هستی‌شناسانه و آنتولوژیکال را شما در کجا می‌بینید؟ آن محور برای دیدن است و اسلام این‌گونه می‌شود. موضوعات ذیل مفهوم اسلامی می‌شود انسان. با اینکه اصولا حتی اگر از علوم مختلف به قصد تعالی و ارتقای وجودی انسان و نهایتا مهم‌ترین موضوع که به نظر من موضوع کلیدی و بستری است، اسلام قلبی تاریخ را چگونه می‌خواند؟ با محوریت کرامت انسان می‌خواند. انسان را کریم می‌داد. «لقد کرمنا بنی آدم» انسان‌ها مکرم‌اند. اما این مفهوم در ادبیات اعلامیه حقوق بشر به معنی دیگنیتی (DIGNITY) آمده است.

اما کرامت در نگاه ما قدری وسیع‌تر و همه‌جانبه‌تر از دیگنیتی (DIGNITY) است. اگر آنجا فقط ناظر به حقوقی برای انسان است، اینجا کرامت ناظر به تکلیف هم هست. تکلیف‌ها هم تکالیف کریمانه‌اند. همان‌طورکه حقوق، حقوق کریمانه است، انسان با کرامت، تعالی پیدا می‌کند. اگر ما اسلام را به محوریت انسان و کرامت و فطرت خواندیم، اینها از دستاوردهای نظری است که با رویکرد اسلام قلبی است. کاهی ممکن است ما از اسلام قهری و قلبی و اسلام قهر و مهر به اسلام ظاهر و باطن هم اشاره کنیم. برخی در بندرشان این است که اساسا ما آمده‌ایم تا تظاهرات دینی را در جامعه انسانی یا فرد انسانی تجلی دهیم. این شاید کار اسلام قهری است، اسلام قهری می‌تواند یک‌روزه تشان کنند. اما از حقیقت اسلام خالی و خارج باشند.

وقتی تو در باطنت مدارا برقرار نکرده‌ای تظاهر اسلامی هیچ کشایشی ندارد. اسلام ظاهری بیشتر درصدد اسلام قهری است، که مفاهیم حکمی و عرفانی اسلام با فطرت بشری سازگار و سازمند و با نظام واژگانی معرفتی و هوشیاری عرفانی انسان برابر و مطابق است، بنابراین بنابراین پذیرفته می‌شود.

اخیرا ترجمه منظوم منطق‌الطیر عطار به زبان فرانسه توسط لیلی انور، استاد مؤسسه ملی زبان‌ها و تمدن شرقی فرانسه، عقل دو دل نخبگان پاریس را مدهوش کرد. مترجم می‌گفت: از نظر من اهمیت ادبیات در عرفان است. بنابراین از همه شعرا بیشتر به امام‌علی (ع) فرمود: «نبه بالتفکر قلبک» دلت را با تفکر بیدار ساز. در عبارتی دیگر فرمود: «قوّه بالیقین» دلت را با یقین نیرومند ساز. آدمی را انسان‌ورزی دلش نیز بیدار می‌شود. آنجاست که قلوب بشری نیز احیا می‌شود. اقناع عقول انسان‌ها احیای قلوب بشر که بحث مکارم اخلاقی و درواقع آن کرامت انسانی و مکرمت‌های انسانی است و درنهایت در کام سوم به اصلاح برای می‌رسیم. اقناع عقول، احیای نفوس یا قلوب مقدمه‌های برای این می‌شود که کسی رفتارش را تغییر دهد و این تغییر رفتار در سطح کلان همان تحکیم و گسترش شریعت در جامعه است و آن‌گاه طبیعی است که گسترش شریعت و مناسبی است برای تکامل و شریعت اسلامی.

از این‌رو، من در هدف‌گذاری اسلام قلبی، بیداری عقلی و هوشیاری معرفتی و بازتولید معارف اسلامی را قرار می‌دهم که به اصطلاح تصویر اسلام در نگاه و مظرانسان معاصر منتهی می‌شود. ما هوشیاری عقلی و هوشیاری معرفتی را مقدمه‌هایی می‌دانیم که به اینجا قلب یا هوشیاری عرفانی می‌انجامد. امروزه در کمتر جایی است که از سلوک و عرفان و حرکت‌های صوفیانه، مشرب صوفیانه و مشرب عارفانه به‌معنای عمیق کلمه استقبال نشود. قلبی ما اسلام را دارد مشرب عرفانی ارائه می‌کنیم. بسیار جذاب است و شما می‌دانید که در مغرب‌زمین و مغرب معرفتی می‌شود قلب. تخلق، اخلاق‌پیدا کردن یا اخلاق‌شدن. در یک واژه‌دیاری دیگر، گاهی من اینها را به «اسلام امامتی» و «اسلام خلافتی» تقسیم می‌کنم. اسلام ظاهری، اسلام خلافتی و در پی خلیفه‌گری است. امروز داعش درصدد احیای خلافت اسلامی است، نه امامت اسلامی و من در اینجا امامت خاصه شیعی مقصودم نیست، ولایت عامه اسلامی منظور است.

◀ امامت کلی‌تر و تعمیم‌یافته؟

بله. ولایت تعمیم‌یافته، ولایت اناالفکیری. آنجا که آدمی ولی خدا می‌شود و تالی تلو ولی خدا. آن ولایت اولیاءالله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. به تعبیر متنوی، ان ولایتی که از خاک و آب و گل نیست، بلکه تو حتی از آب و گل پیغمبر هم نباشی، در سرزمین پیغمبر هم زاده نشده باشی باز هم به ولایت پیغمبر و از نسل او هستی و از اهل بیت او هستی.

حسد اشارات محمد المراد/ کل کشاد اندر کشاد اندر کشاد
صد هزاران آقرین بر جان او/ بر قدوم و دود فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش/ زاده‌اند از عنصر جان و دلش
کز ز بغداد و هری یا از رشد/ بی‌مزاج آب و گل سنن وی‌اند
شاخ گل هرجا که روید هم گلست
خم مل هرجا که جوشد هم ملست
کز مغرب برزند خورشید سر/ عین خورشیدست نه چیز دگر

همین تعبیری که پیغمبر به سلمانی که فارس بود و از جغرافیای امپراتوری ایران آمده بود، می‌گفت: سلمان منا اهل البیت. به ابوذر غفاری هم که از جزاز و سرزمین سارقان آمده بود، هم می‌گفت: ابوذر منا اهل‌البیت و به شخصیت بلال حبشی هم که از حبشه یا اتیوپی آمده بود به او هم منا اهل‌البیت می‌گفت. این همان ولایت مقصود من است که اسلام ولایتی و اسلام امامتی بر آن مدار اسلام قهری اسلام خلافتی است. کاهی هم من این را در کنار اسلام امامتی، اسلام فطرتی را در مقابل اسلام طبیعتی می‌گذارم. اسلام با رویکرد ظاهر، اسلام طبیعت است. انسان یک طبیعت و یک فطرت دارد. نماد طبیعت شهوت است. اگر اسلام به قهر می‌آید، این بخش را می‌خواهد تامین کند.

طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت/ به درآی تا ببینی طیران آدمیت. آنجا از و شهوت و طمع طبیعت است، ارضای طبیعت انسانی است. تحقق اسلام ظاهری یا قهری. درحالی‌که کسی از این بندها نجات پیدا کرد، در واقع اسلام فطرت را یافته است. این همان اسلام باطن یا اسلام قلب است. این واژه‌دیاری‌ها به مثابه نظریه‌هایی است که جوانب این حقیقت بزرگ را نشان می‌دهد، فقط نعلت لغت نیست یا به تعبیری فقط ناظر به ظاهر کلمات نیست. از اسلامی به عنوان ذهن و عین هم می‌توان سخن گفت. به‌هرحال اسلام قهری اسلام، عینی است و اسلام قلبی اسلام ذهنی است. ما باید برای تعبیر عین، ذهن را و مفاهیم بینادینی را اول اصلاح کنیم. نمی‌شود این اصلاحات را انجام داد و با قهر و غلبه، عین را یا اسلام عینی را محقق کرد.

در یک نگاه دیگر، من این بحث را به اسلام تمدن‌محور و اسلام فرهنگ‌محور تقسیم می‌کنم. اسلام ظاهری درصدد یک تمدن ظاهری است، بناهای اسلامی، مساجد بلند و مناره‌های سربه‌فلک‌کشیده و... سایر مفاهیمی که حتی ممکن است به رفاه، منجر بشود یا نشود. اما آن سخت‌افزار جامعه انسانی را هدف‌گیری کرده است. تمدن برساخته دست بشر است، درحالی‌که فرهنگ برخاسته از ذهن و زبان به تعبیری از ویتگنشتاین است؛ یعنی ذهن و زبان را من عاریه از ویتگنشتاین می‌گیرم. ذهن و زبان محدود به زبان نیست. اما انسان قلبی است؛ بنابراین در این نوع نگاه در اسلام تمدن‌محور واژه‌هایی مانند حکومت، دولت، خلافت، سلطنت و دریک کلمه تحلیل جریان قدرت رخ می‌دهد و دیده می‌شود. درحالی‌که در اسلام فرهنگ‌محور ما در واقع تجلیات ارائی‌ای است، واژه‌هایی مانند فطرت یا فطرتی و محوریت گرایت را بیشتر می‌بینیم؛ بنابراین در این دو تیپ و نوع نگاه‌ها، اسلام تمدن‌محور را بیینیم، تمدن نماد‌ش ثروت و قدرت می‌شود. نماد آن عقل است. اما «عقل خودنیاد، عقل تجمع‌محور، به عقل تعالی‌گرا. آن عقلی که به اصطلاح عقل نیک‌اندیش نیست؛ بلکه خودخواه و آن عقلی است که تلاش می‌کند خود را حفظ کند و خود را بیینند و دیگر هیچ. درحالی‌که: «از مردمک دیده بیاید آموخت/ دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را.»

◀ جناب تمدن، نماد طبیعت است و اگر نماد دانش هم هست، دانش‌های تجمع‌محور. در مقابل اسلام فرهنگ‌محور که به توضیحات عمیق‌تر گفتم که به تعریف روشن از انسان و تبیین نگاه انسان، یک‌گریزی عقل مرتبطی برای تعالی انسان است و همه اینها بر مدار کرامت قدم برمی‌دارد. این به نظر من طرح‌واره‌ای است از نگاه مرحوم آقای دکتر آیتۀونوند (رحمت‌الله علیه) به موضوع روند‌ها و فرایندهای تاریخ و تبیین خوانش از زاویه خود به شمشیر یا فتح یا اقناع و فتح قلوب که شاید قدری به واکاوی و روشنگری نظریه اسلامی عرفانی این مرد بزرگ اشاره کند. اگر ما تاریخ را بخوانیم یا پدیده‌ای یا علمی بدانیم، نظریه اسلامی تاریخ یا رویکرد اسلام قلبی و به اسلام امامتی از واکاوی‌شده‌ها و بازدیدشده‌های حضرت مرحوم آیتۀونوند بود است.

ادامه از صفحه ۹

روایت‌گر صادق تاریخ

این شهر و شهرنشینی در عالم اسلام معنا و مفهوم خود را دارد که درباره اهمیت شهرها در زبان فارسی و عربی کتاب‌های بسیاری نوشته شده است. یکی از کارهای آیتۀونوند توجه به مدنیت شهری، از تحولات آن از قریبه، القاب و موقعیت سیاسی آنها بوده است. در برهه‌ای از تاریخ بین ایران و عثمانی درباره برخی کشورها اختلاف‌نظر رایی وجود داشت. عثمانی‌ها به سلطنت خود خلافت می‌گفتند و این ناه‌گذاری در حالی بود که عالم تشیع آن را قبول نداشت که آنجا مرکز خلافت باشد و این نارضایتی در دوره قاجار و حتی در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز وجود داشته است. زمانی که شاه قاجار تهران را از آن شهری که در دوره شاه‌عباس‌سب بوده، وسیع‌تر می‌کند و آن را کمرتش می‌دهد، نام آن را دارالخلافه تهران می‌گذارد و درحقیقت، یک وجه دیگری به این شهر می‌بخشد که به‌نوعی در تقابل با شهر قسطنطنیه (استانبول) در زمان عثمانی‌هاست.

◀ استاد، اگر نکته خاص درباره آیتۀونوند هست، بفرمایید.

آیتۀونوند درباره تاریخ اسلام نظریه‌هایی داشت که این نظریه‌ها برخاسته از عقیده وی بود. وی با برخی تفسیرنبدی‌ها در تاریخ موافقت داشت و نظرش درباره برخی بخش‌های آن با تقسیم‌بندی‌های متداول متفاوت بود. زمانی که وی می‌خواهد درباره تاریخ اسلام بحث کند، نخست از عنصر جاهلیت و مسائل مربوط به آن مانند ادیان، فرهنگ‌ها، شیوخ و قبیله‌های مختلف می‌گویدو پس از آن، عصر بعثت را شرح می‌دهد. تا به عنصر هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه می‌رسد. زمانی که شرح هجرت را تمام می‌کند، یک اصلی به نام خلافت را بیان می‌کند که در فصلی که این اصل را در آن گنجانده، درباره چهارخلیفه سخن می‌گوید. پس از آن، عصری به نام امامت شیعی را پیش می‌کشد. بنابراین در تقسیم‌بندی وی، یک اصل خلافت و یک اصل امامت شیعی وجود دارد. در شرح امامان شیعه تا غیبت کبری امام‌زمان(عج) را شرح می‌دهد و پس از آن تاریخ اسلام را تا تاریخ معاصر، یعنی پیروزی انقلاب اسلامی و عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنبال می‌کند. با وجود این، آیتۀونوند نسبت به بروز و ظهور اسلام در اسپانیا نیز بی‌نظر نیست و آن را به ملوک‌الطوایف در اسپانیا یا اندلس تقسیم می‌کند. همچنین وی فصلی درباره اسلام ایرانی را نیز معرفی می‌کند. در این معرفی به شرح سلسله‌های ایرانی و ترک تا زمان قاجاریه می‌پردازد. همچنین آثار خود را انجام داده‌اند. برای این بوده که به مقام و مسئولیتی برسند. اما آیتۀونوند همه کارهایش برای خدا بود. منظورم این است که وی خیلی موحد بود و زمانی‌که روزه می‌گرفت این روزه در آداب، کردار و گفتارش جوید‌ا بود. به یاد دارم زمانی در جایی‌هایی با وی در حضور افرادی، از لحاظ مسئولیت بالاتر از وی بودیم اگرچه به کسی اجرائیم نمی‌کرد، اما در حد معمول رعایت ادب و احترام طرف مقابل را می‌کرد و اهل تملق‌گفتن نبود. البته شخصیت مستغنی‌ای نیازی به این تملق نداشت. در زندگی شخصی، وی بسیار ساده می‌زیست و خانه کلنگی‌ای که داشت را بازسازی کرد و چهار طبقه ساخت و سه طبقه را به دخترانش داد و در یک طبقه آن نیز خودش زندگی می‌کرد. این پیدا و پنهان زندگی وی بود. اهل قیل‌وقیل نبست و مقام بود و هنگام برعهده‌گرفتن مسئولیت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ما و دوستان پژوهشگاه افراد زیادی را سلطه کردیم و نزدش فرستادیم تا این مسئولیت جدید را قبول کرد. درحالی‌که افراد دیگری منتظر قبضه‌کردن این مسئولیت بودند. زمانی که به پژوهشگاه آمد افرادی را که با خودش آورد، افراد وی نبودند و درواقع نه این که برخی از دوستان و افراد شایسته‌ای را با خودش در پژوهشگاه همراه کرد. در زمان رایستش یک سال‌والندی بود نیز مسئله‌ای در پژوهشگاه به وجود نیامد که باعث آزار یا ضایع‌شدن ح